

نگاهی به مبانی نظری روش تحقیق در گفت‌وگو با دکتر احد فرامرزقراملکی*

تهیه و تدوین: حسن عبدی**

چکیده

اگر تحقیق فرایند پردازش اطلاعات است که در یک انتظام، متعلق به یک گستره با یک هویت جمعی است که به نوآوری می‌انجامد. روشمند بودن، مقوم هویت تحقیق است. اما آیا روش تحقیق جزو علم است یا مقدم بر آن؟ پاسخ این است که بین روش تحقیق یک علم، با همان علم همبستگی متقابل وجود دارد. این سخن را نباید به این معنا دانست که روش تحقیق عامی وجود ندارد، بلکه اگر در روش تحقیق رویکرد عام داشته باشیم که اصول عام تحقیق را شامل گردد، با روش تحقیق عام روبرو خواهیم بود.

روش تحقیق چارچوب نظری وابسته به خود علم است. که دو دیدگاه متفاوت درباره آن وجود دارد. بر اساس نگاه منطقی، آنچه چارچوب نظری علم را تشکیل می‌دهد، قوانین منطقی حاکم بر آن علم است و بر اساس نگاه جامعه‌شناختی، چارچوب نظری علم، حاصل گفتمانی است که میان دانشمندان آن علم برقرار است.

کلید واژه‌ها: مبانی روش تحقیق، چارچوب نظری علم، جامعه‌شناسی علم، مسئله محوری.

* استاد دانشگاه تهران.

** دانش آموخته حوزه علمیه و دانشجوی دکتری فلسفه دانشگاه تهران.

دکتر فرامرز قراملکی در سال ۱۳۴۰ در تبریز به دنیا آمدند. پس از گذراندن تحصیلات ابتدایی و متوسطه، در رشته الهیات و معارف اسلامی دانشگاه تهران پذیرفته شدند. سپس دوره کارشناسی ارشد (۱۳۶۸) را در همین رشته در دانشگاه تهران ادامه دادند و پس از اتمام این دوره (۱۳۷۳)، موفق به شرکت در دوره دکتری فلسفه و کلام اسلامی گردیدند. ایشان از چهره‌های شناخته شده دانشگاه هستند که آثار بسیار در موضوعاتی، از جمله فلسفه و کلام اسلامی، اخلاق و پژوهش به رشته تألیف در آورده‌اند که از جمله آنها می‌توان به کتاب «موضع علم و دین در خلقت انسان»،^۱ و «منطق»،^۲ و «اسوه ساده‌زیستی (اخلاق)»^۳ اشاره کرد.

ایشان علاوه بر تألیف در موضوعات منطق قدیم، منطق جدید، فلسفه و کلام اسلامی، فلسفه غرب و فلسفه تطبیقی، به تدریس پرداخته‌اند. هم‌چنین از ایشان مقالات متعدد علمی در نشریات علمی گوناگون منتشر گردیده، که برخی از عناوین مقالات به این شرح است:

احد فرامرز قراملکی، «جایگاه منطق در معرفت بشری»، فرهنگ، ۴ و ۵، بهار و پاییز ۱۳۶۸.

احد فرامرز قراملکی، «قاعده موضوع کل علم مایبخت فیہ عن عوارضه الذاتیه»، مقالات و بررسی‌ها، دفتر ۵۳ - ۵۴، ص ۱۲۳ - ۱۵۸.

از جمله سوابق ایشان، عضویت در برخی مجلات معتبر کشور است. ایشان اکنون استاد دانشگاه تهران و معاون پژوهش دانشکده الهیات و معارف اسلامی می‌باشند.

نشانی پایگاه اطلاع‌رسانی ایشان چنین است:

<http://www.drqaramaleki.com>

بی‌تردید فرایند پژوهش نقش اساسی در توسعه مرزهای علم و دانش را بر عهده دارد و اصولاً هر گونه نظریه‌پردازی و نوآوری در عرصه علم بدون پژوهش امکان‌پذیر نخواهد بود. نظریه‌پردازی و نوآوری در عرصه پژوهش نیز

خود و ام‌دار پژوهش و تحقیق است. از این رو هر چه شناخت ما از مبانی نظری و فنون عملی پژوهش بیش تر گردد در توسعه مرزهای دانش موفق‌تر خواهیم بود. یکی از راه‌های افزایش این شناخت، بهره‌گیری از صاحب‌نظران عرصه تحقیق و پژوهش است. متن پیش‌رو حاصل مصاحبه‌ای است با یکی از صاحب‌نظران عرصه پژوهش که علاوه بر *اندوخته‌های فراوان* در این زمینه، در *میدان عمل* نیز تجارب بسیاری به دست آورده است؛ استاد دکتر احد فرامرزی قراملکی. با هم این مصاحبه را که به مبانی نظری پژوهش می‌پردازد از نظر می‌گذرانیم.

پژوهش: پیش از ورود به هر بحث مناسب است که تعریفی از موضوع بحث ارائه شود. با توجه به اینکه موضوع بحث حاضر روش تحقیق است، تعریف شما از روش تحقیق چیست؟

دکتر قراملکی: بسم الله الرحمن الرحيم. اینکه پیش از ورود به بحث روش تحقیق بتوان تعریفی از روش تحقیق ارائه کرد یک هوشیاری مهمی است. چون ما بر اثر تصوراتمان فعالیت می‌کنیم، بر اثر تصورمان از روش تحقیق هم به تحقیق اهمیت می‌دهیم. برای اینکه روش تحقیق را تعریف کرد باید خود تحقیق را تعریف کرد.

تحقیق یک فرایند پردازش اطلاعات است در یک انتظام، متعلق به یک گستره با هویت جمعی که به نوآوری در آن گستره می‌انجامد. اگر این تعریف از تحقیق را مد نظر قرار دهیم، می‌بینیم که اصلاً روشمند بودن مقوم هویت تحقیق است؛ یعنی فرق تحقیق با مطالعات پراکنده - به عنوان مثال - به این روشمندی است. و ضمناً این تعریف، روش تحقیق را هم برای ما تعریف می‌کند. روش تحقیق از نظر ما انتظامی است که این انتظام شامل چارچوب نظری معین اصول، فنون، روی آوردها، شیوه‌های آزمون و ابزارهای سنجش می‌شود.

بنابراین، من روش را در یک مفهوم بسیار عام به کار می‌برم. هر تحقیقی باید دارای انتظام باشد و انتظام حاصل مؤلفه‌هایی است. یکی از این مؤلفه‌ها چارچوب نظری است. این چارچوب نظری از گستره و دانشی به دست می‌آید که تحقیق به آن دانش متعلق است؛ مثلاً چارچوب نظری مطالعات فلسفی، چارچوب نظری مطالعات روان‌شناختی و مانند آن. بعد از چارچوب نظری، مؤلفه دیگر روی آور^۴ است. هر محقق برای تقرب به تحقیق، برای فرضیه ساختن و برای تنظیم فرضیه یک روی آوردی دارد. مؤلفه سوم، شیوه‌هایی هستند که این فرضیه‌ها را به آزمون می‌گذارند. در این شیوه‌ها، ما به ابزارهای سنجش و فنون و تکنیک‌های پردازش نیاز خواهیم داشت. از آنجا که تحقیق نوعی پردازش است و هر پردازشی هم محتاج روش‌مندی است و هم محتاج این مؤلفه‌ها، ما از همه مؤلفه‌ها در مجموع به انتظام تحقیق تعبیر می‌کنیم، و این همان روش‌مندی تحقیق است.

نکته‌ای که اینجا وجود دارد این است که در مجموع روش تحقیق به دو مقام برمی‌گردد: مقام تقرب به مطلب و به دست آوردن فرضیه و مقام آزمون فرضیه. هم فرضیه و هم آزمون فرضیه اختصاصی به مطالعات تجربی ندارد. ابزارها و شیوه‌های آزمون تابع سنخ است که فرضیه‌ها دارند. اگر فرضیه شما تفسیری باشد، روش‌های تفسیری خواهید داشت.

پژوهش: با توجه به نقشی که آگاهی از تاریخ هر پدیده می‌تواند در افزایش شناخت ما نسبت به آن پدیده داشته باشد، اگر امکان دارد اشاره‌ای به تاریخچه روش تحقیق داشته بفرمایید؟

دکتر قراملکی: اما اینکه «تاریخچه روش تحقیق از کجا آغاز می‌شود؟» باید بگویم که روش تحقیق همزاد دانش است؛ یعنی از همان زمانی که مطالعات و تأملات پراکنده دور هم جمع می‌شوند و قرار است علمی تازه متولد می‌گردد از،

همان زمان با دغدغه روش متولد می‌شود. بنابراین، شما در آثار ارسطو دغدغه‌های فراوان روش تحقیق را می‌بینید. بسیاری از مباحث منطقی ارسطو در واقع روش تحقیق‌اند؛ از جمله اینکه چگونه می‌توان حد را به دست آورد، از چه راه‌هایی حد به دست نمی‌آید و اقتباس مقدمات یک برهان چگونه است؟ اینها همه تأملات روش‌شناختی هستند، منتها مناسب با علوم روزگار خود.

پژوهش: پرسشی که شاید کم‌تر به آن توجه می‌شود این است که آیا روش تحقیق جزو علم است یا مقدم بر علم؟، نظر شما در این زمینه چیست؟

دکتر قراملکی: اما اینکه «آیا روش تحقیق جزو علم است یا مقدم بر علم؟» سؤال مهمی است. از این حیث سؤال مهمی است که می‌خواهد از نسبت بین روش تحقیق یک علم با همان علم بپرسد. به دلیل آنکه علم ظاهراً از مسائلی فربه می‌شود و این مسائل روشمند تحقیق می‌شوند، پس این تحقیق است که به علم می‌انجامد. تا اینجا خوب به نظر می‌رسد که تحقیق مقدم بر علم باشد، اما این یک روی سکه است. روی دیگر سکه این است که روش تحقیق از علمی که متعلق به آن علم است تأثیر می‌پذیرد. به دیگر سخن، گسترش و توسعه علم، روش‌ها را هم تحت تأثیر قرار می‌دهد. بنابراین، می‌توان ادعا کرد که بین روش تحقیق یک علم با همان علم همبستگی متقابل وجود دارد؛ به این معنا که در فرایند توسعه، همدیگر را تحت تأثیر قرار می‌دهند. البته این به معنای دور نیست؛ چون هم روش تحقیق توسعه می‌یابد و هم علم. من برای اینکه مطلب روشن شود، یک مثال از همبستگی در اخلاق عرض می‌کنم. مثلاً شما می‌گویید: حسد و عداوت با هم همبستگی دارند؛ چون هر دو داری مراتب هستند. عداوت حسد را تشدید می‌کند و حسد هم می‌تواند عداوت را دامن بزند. بنابراین، اینکه آیا روش تحقیق جزو علم است یا مقدم بر علم، پاسخ من این بود: در عین حال که روش

تحقیق مقدم بر علم و جزو عوامل فربهی علم، اما رشد علم بر رشد روش تحقیق تأثیر می‌گذارد. بنابراین، این دو با هم همبستگی متقابلی دارند.

پژوهش: با توجه به این که چارچوب روش تحقیق هر علم را همان علم تعیین می‌کند، بنابراین آیا می‌توان گفت یک روش تحقیق عمومی و کلی وجود ندارد؟

آقای دکتر قراملکی: بین یک علم و روش تحقیق آن داد و ستد وجود دارد و این داد و ستد به معنای این است که هم توسعه علم، روش تحقیقش را توسعه می‌دهد و هم روش تحقیق توسعه یافته، موجب توسعه علم می‌شود. معنا این سخن این است که بین روش تحقیق هر علم و خود آن علم، یک همگونی وجود دارد؛ به این معنا که روش تحقیق علوم مثل شیمی از روش تحقیق علوم مثل جامعه‌شناسی متمایز است. این تمایز بر حسب خود علوم رخ می‌دهد. و اگر بخواهید برای این تمایز یک متغیری پیدا کنید که این تمایز تابع آن متغیر باشد باید نوع فرضیه‌ها را مشخص نمایید. مثلاً، وقتی فرضیه شما این است که بین حجاب و عفت یک نسبت مستقیم است، این فرضیه یک فرضیه جامعه‌شناختی است و روش تحقیق جامعه‌شناختی می‌طلبد. اما اگر بگویید بین حجاب و آرامش درونی نسبتی هست، این فرضیه فرضیه روان‌شناختی است. حال اگر بگویید از نظر قرآن بین حجاب و عفت چه رابطه‌ای وجود دارد، همین که پای قرآن به میان آمد شما باید روش‌های تفسیری را به کار ببرید؛ دیگر اینجا نمی‌توانید از روش‌های جامعه‌شناختی استفاده کنید. بنابراین، بین روش تحقیق هر علم با خود آن علم یک ارتباط معناداری وجود دارد؛ ولی این ارتباط هرگز به معنای محدود شدن و بسته شدن نیست. همیشه در روش تحقیق می‌شود خلاقیت، ابتکار و نوآوری داشت، اما این نوآوری باید بتواند یا به فرضیه‌سازی شما کمک کند یا به آزمون شما نسبت به آن فرضیه. بنابراین، می‌گوییم: روش

تحقیق هر علم متناسب با آن علم است و این تمایز روش‌های تحقیق را نشان می‌دهد و تفسیر می‌کند، اما راه بر نوآوری‌های روش تحقیق بسته نمی‌شود.

اما آیا می‌توان روش تحقیق عام داشت؟ بله، برای اینکه می‌شود منطق عام داشت. در روش تحقیق، یک رویکرد عام داریم و یک رویکرد خاص. رویکرد عام، اصول عام تحقیق را در برمی‌گیرد. چون روش تحقیق آن گونه که من آن را تعریف کردم، هم اصول است، هم فرایندها است و هم فنون. اصل تمایز مشکل از مسئله، اصل فرضیه‌سازی و اصل آزمون‌خواهی روی یک فرضیه از جمله اصول عام تحقیق‌اند. اما اینکه آیا این آزمون آزمون سیمانتیکی^۵ است یا آزمون تاریخی و یا آزمون تجربی، در روش تحقیق با رویکرد خاص باید آنها را منتهی کرد.

پس همسان بودند یا همبسته بودن بین روش تحقیق یک علم با خود آن علم، نه راه را بر روی خلاقیت‌ها می‌بندد و نه مانع روش تحقیق عام می‌شود. جالب این است که روش تحقیق در حوزه‌های خیلی تخصصی نسبت به حوزه‌های عام تحول بیشتری دارد. از سوی دیگر، چیزی را که در روش تحقیق باید مد نظر قرار دهیم و یکی از مؤلفه‌های روش تحقیق به شمار می‌رود الگوهای پژوهشی^۶ است. این الگوها می‌تواند عام باشد. برای مثال، امروز الگوهای مطالعات میان رشته‌ای الگوهای عامی هستند؛ یعنی هم روان‌شناسان آن را به کار می‌برند و هم متالهایان. این عام بودن با معطوف بودن روش تحقیق به حوزه خاص تحقیق منافاتی ندارد.

پژوهش: اگر چارچوب یک روش تحقیق خاص را همان علم مربوط به آن روش تحقیق تعیین می‌کند، هر علمی نیز چارچوب خاصی دارد. چارچوب خود علم را چه چیزی مشخص می‌کند؟

دکتر قراملکی: روش تحقیق چارچوب نظری وابسته به خود علم است. در خصوص همین چارچوب، دو نگاه کاملاً متمایز وجود دارد: نگاه منطقی و نگاه

جامعه شناختی. یعنی با تأملات منطقی - فلسفی معطوف به علم، یک جواب می‌شود داد و با تأملات جامعه‌شناختی نسبت به علم، جوابی دیگر. توضیح تأملات جامعه‌شناختی آن است که دانشمندانی که در یک حوزه خاص عمل می‌کنند یک گفتمانی ایجاد کرده‌اند که آن چارچوب نظری حاصل این گفتمان است و در نتیجه، ممکن است دانشمندانی - به تعبیر توماس کوهن - موجب انقلاب‌هایی در علم بشوند و پارادایم حاکم را عوض کنند. به نظر من، این در واقع یک نوع نگاه به رشد علم در عمل^۷ است؛ یعنی علم چیزی نیست جز آنچه عالمان بدان پرداخته‌اند. طبیعتاً اگر عالمان جور دیگر می‌پرداختند، علم شکل دیگری پیدا کرد. این خیلی مهم است. بد نیست در اینجا یک مثالی از علم اصول بزنم. یک بحثی وجود دارد که ارسطو آن را مطرح کرده و بعدها وارد فرهنگ اسلامی ما شده و آن اینکه «موضوع کل علم ما بی‌حسب فیه عن عوارضه الذاتیه»؛ هر علمی موضوعی دارد، موضوع هم چیزی است که در علم از عوارض ذاتی آن علم بحث می‌کند. این قاعده عرصه را بر فقه، اصول و کلام تنگ کرده است، زیرا به راستی کدام موضوع است که برای مثال همه مسائل پراکنده علم اصول عرض ذاتی آن موضوع باشد؟! در این زمینه، دانشمندان ما به دو گروه تقسیم می‌شوند. برخی سعی کرده‌اند علم اصول را به نحوی شکنجه کنند تا موضوعی بیابند که این مسائل بشود عرض ذاتی آن. عده‌ای هم می‌گویند: اصلاً این قاعده از کیست؟ و از کجا آمده است؟ امام خمینی^۸ در کتاب مناهج الوصول الی علم الاصول سخن جالبی دارد. ایشان می‌گوید: اگر خود فلسفه را به شکلی تاریخی نگاه کنید، آیا آنهایی که فلسفه را تولید کرده‌اند، واقعاً موضوع را مطرح نموده‌اند و بعد از عوارض ذاتیه‌اش بحث کرده‌اند؟ اصلاً این گونه نبوده؛ یعنی اگر رشد تاریخی فلسفه را از همان ابتدا نگاه کنید متوجه می‌شوید که فیلسوفان دنبال وحدت بودند، دنبال ثبات بودند. بعدها متوجه شدیم که گویی این مسائل همه عرض

ذاتی وجود است.^۸ یعنی چه؟ یعنی امام خمینی علیه السلام ما را دعوت می‌کند که یک نگاه تاریخی به رشد علم داشته باشیم. در این صورت، خواهیم دید که اصلاً «موضوع کل علم» یک تفسیر دیگر پیدا می‌کند. بر همین اساس، اصولیون هم دانشمندانی هستند که یک علمی را تولید کرده‌اند. یعنی در خصوص اینکه این چارچوب‌های نظری از کجا می‌آیند دو دیدگاه مطرح است. یک دیدگاه می‌گوید: اینها تابع گفتمان حاکم بر دانشمندانی است که در این علم فعالند یک دیدگاه هم بر آن است که اینها ضوابط منطقی و منطقی علم هستند؛ یعنی به نحو پیشین^۹ است. قایلان این دیدگاه در واقع، تابع ارسطو در کتاب *برهان*^{۱۰} هستند. ارسطو در کتاب *برهان* بحث علم شناسی را مطرح می‌کند که همان علم شناسی پیشین است. وی چشمش را به روی همه علوم می‌بندد و می‌گوید: هر علمی اگر بخواهد علم باشد باید موضوع، مسئله و مبادی داشته باشد. بعد هم به تعریف موضوع، مسئله و مبادی می‌پردازد.

پس ما می‌توانیم آن چارچوبی را که خود علم می‌آورد به دو شکل تبیین نماییم: تبیین جامعه‌شناسی علم و تبیین منطق علم. در غرب نیز همین دو تبیین مطرح بوده است. در سنت ما هم این دو تبیین وجود داشته است. برای مثال *آخوند خراسانی* می‌گوید: چه کسی گفته است که اصول حتماً باید موضوع داشته نه باشد که احکام بشود عرض ذاتی آن؟ عالمان اصول دغدغه‌ها و غایتی دارند و مطالعاتشان در راستای آن غایت است. پس باید وحدت بخش علوم، غایت باشد موضوع. در واقع، اگر دقت کنیم در بسیاری از مواقع حجت و استدلالی که می‌آوریم منطق علم نیست، بلکه نگاه جامعه‌شناختی به علم است؛ می‌گوییم در توسعه خارجی و در تاریخش این گونه جلوه رفته است.

پژوهش: اگر چارچوب علم متأثر از گفتمان حاکم بر عالمان آن علم است، به هر حال خود گفتمان بدون روش نبوده است و می‌توان

برای گفتمان میان حاکمان به روشی رسید. بنابراین خود چارچوب علم، پیش از آن که تعیین کننده چارچوب روش آن علم باشد متاثر از روش گفتمان میان عالمان آن علم است.

دکتر قراملکی: آنها دو پاسخ می‌توانند بدهند. یک پاسخ این است که بگویند: روشی که عالمان داشتند، روش از قبل اعلام شده‌ای نبود، روشی بوده که با آزمون و خطا به این شکل درآمده و شما با یک کشف تاریخی این را به دست می‌آورید. جواب دوم این است که بگویند: همیشه بین روش یک علم با خود آن علم همبستگی وجود دارد؛ یعنی رشد علم، روش‌ها را برای شما معین‌تر می‌کند؛ بعضی از روش‌ها را کنار می‌گذارد و بعضی از روش‌ها را به میدان می‌آورد. نه روش تحقیق وحدت شخصی دارد و نه علم. علم چیزی نیست جز مسائل آن، روش تحقیق هم چیزی نیست جز برخی احکام. چون وحدت، وحدت اعتباری است، این همبستگی را به خوبی می‌شود فهمید؛ یعنی این دو که هر کدام وحدت اعتباری دارند بر یکدیگر تأثیر و تأثر دارند. مثل این است که جمعی از دانشجویان با جمعی از استادان تعامل داشته باشند. البته در متن شخصی هم این نکته کاربرد دارد. می‌خواهم بگویم اگر استبعادی داشته باشد، توجه به وحدت اعتباری و جمعی که علم دارد مشکل را برای شما حل می‌کند.

یک نکته هم اضافه کنم: اصلاً در نگاه شخصی، بنده نسبت به کلماتی که «یا» دارند مشکوک هستم؛ یعنی شک می‌کنم. البته من مشکوک نیستم، آنها مشکوک هستند! من می‌گویم چرا بگوییم: یا نگاه جامعه‌شناختی یا نگاه منطقی؟ چرا دو تا را با هم نیاوریم؟ یعنی بگوییم داد و ستد بین روش تحقیق یک علم با خود آن علم، هم قابل تبیین جامعه‌شناختی است، هم قابل تبیین منطقی؛ یعنی این دو با هم ناسازگار نیستند. این «یا»، یای منع جمع نیست؛ ایهام منع جمع است؛ یعنی هم یک مجموعه اصول منطقی پیشین وجود دارد، هم یک مجموعه اصولی که در

عمل ابداع شده‌اند؛ یعنی اصولی که در عمل به وجود آمده‌اند و با آزمون و خطا و با رشد علم، یا مانده‌اند و یا رفته‌اند.

پژوهش: فرمودید که روش تحقیق با علم همبستگی دارد. اگر این همبستگی در زمینه فربه‌تر شدن خود روش تحقیق باشد، سخنی نیست. ولی اگر همبستگی به این معنا باشد که علم برخی از مبانی روش تحقیق را تعیین کند و مبانی ثابتی را برای روش تحقیق تعیین کند، آیا هم چنان می‌توان تاثیر و تاثر و همبستگی به این معنا را پذیرفت؟

دکتر قراملکی: یک مقدار بحث برمی‌گردد به استفاده ما از واژه «مبنا». من معتقدم که این واژه اینجا خیلی دقیق به کار نرفته است. ما می‌گوییم روش تحقیق باید در تولید این علم کارآمد باشد؛ پس معطوف است به این علم، پس باید شایسته این دانش باشد. از آن طرف، وقتی که باید شایسته این علم باشد پس آن را به نحوی تابع این علم کرده‌ایم. اگر دانش با مسائل کاملاً جدید روبه‌رو بشود، مثل کلام جدید، شما چه کار می‌کنید؟

پژوهش: پرسش همین است که در این تغییر و تحولات، آیا به یک مبانی ثابت و اصول پیشین نیاز نیست؟

دکتر قراملکی: بله نیاز است و ما با آن نظریه تلفیقی این را تأمین می‌کنیم. می‌گوییم: هم خود علم و هم روش تحقیقش مجموعه‌ای از مبانی منطقی دارد که با منطق علم قابل به دست آوردن است و مجموعه‌ای عناصر و متغیرهای تاریخی - اجتماعی دارد که با نگاه جامعه‌شناختی می‌توان آنها را به دست آورد. و معیارهای جامعه‌شناختی قابل تغییر هستند. به نظر می‌رسد ما باید از ملاصدرا یک درس روشی یاد بگیریم. ملاصدرا در خصوص نزاع تاریخی «وحدت یا کثرت» گفت: چه اشکالی دارد بگوییم وحدت در کثرت؟ در این بحث نیز این که بگوییم واژه «یا» در این عبارت که «یا مبانی مطلق یا مبانی نسبی و متغیر»

فریبنده است. به نظر من، این به ظاهر «یا» است، اما در واقع «یا» نیست. شما می‌توانید در علم قایل به تحول در ثبات باشید. یک مثال می‌زنم. فرض کنید شما یک سازمانی دارید - حالا هر سازمانی؛ مثلاً همین مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی^ع - آیا این سازمان باید برای جواب به نیازهای روز، تحول داشته باشد یا نه؟ مسلماً باید تحول داشته باشد. آیا این تحول، با اینکه این سازمان یک ثباتی هم داشته باشد منافات دارد؟ البته نه. آقای جیمز کالینز در فصلی از کتاب «ساختن برای ماندن»^{۱۱}، به تفصیل این مسئله را بحث کرده و گفته است: این «یا» طناب پوسیده است. وی می‌گوید: چه کسی گفته است سازمان یا ثبات داشته باشد یا تحول؟ سازمان باید تحول در ثبات داشته باشد، منتها ثباتش در یک زمینه است و تحولاتش در زمینه‌ای دیگر علم هم این گونه است. من دلیل این است که از یک طرف اگر علم ثبات نداشت، فلسفه در این گستره‌های تاریخی - که واقعاً جریان‌هایی هستند که به ظاهر نمی‌شود آنها را با هم جمع کرد و اسم فلسفه بر آنها گذاشت - شکل نمی‌گرفت. شما چه طور می‌توانید اندیشه ارسطو را با اندیشه گابریل مارسل، با اندیشه نیچه در کنار هم قرار دهید و به همه آنها بگویید فیلسوف؟ اینجا اطلاق کلمه «فیلسوف» نومی‌نالیستی نیست؛ یعنی صرفاً یک اسم نیست. و از طرف دیگر هم نمی‌شود گفت که فلسفه یک ماهیت دارد که این ماهیت همه جا هست. اما یک مفهومی به نحو مشترک معنایی از فلسفه داریم که بر همه اطلاق می‌شود. اطلاق این مفهوم - نه لفظ - نشان می‌دهد که در واقع، آن معنای جامع و مشترک و به قول اصولیون تلبس این ذوات به آن مبدأ اشتقاق حکایت از آن دارد که آن مبدأ اشتقاق وحدتی دارد و آن وحدت علی‌رغم همه تحولات و گوناگونی‌ها ناشی از آن ثبات فلسفه است. به نظر من، سخت‌تر از فلسفه هیچ دانشی را نمی‌توان یافت. حالا مثلاً - در ریاضیات و پزشکی تصورش آسان‌تر است، ولی در فلسفه که این همه تحولات و گوناگونی‌های

عجیب را آورده است این گونه نیست. اما اطلاق «فلسفه» بر آنها به نحو اشتراک لفظی نیست. البته ممکن است در برخی جاها فلسفه مجازاً به کار برود که ما از آن بحث نمی‌کنیم. پس عرض من این است که علوم و روش تحقیق هر دو هم به هم همبستگی دارند هم تحول دارند. این تحول در عین ثبات است. آن ثبات برمی‌گردد به یک سری مبانی و اصولی که به آنها می‌شود گفت منطق علم.

پژوهش: اگر اجازه دهید به سراغ پرسش بعدی برویم. بحثی که امروزه در جامعه علمی مطرح شده است بحث نظریه‌پردازی نوآوری و شکوفایی است. حال پرسش این است که روش تحقیق در این زمینه چه نقشی بر عهده دارد؟

دکتر قراملکی: من حرف‌هایم را درباره روش تحقیق در سه کتابی که تا کنون چاپ کرده‌ام آورده‌ام.^{۱۲} اما در زمینه نظریه‌پردازی نیز البته من حرف‌هایی هم دارم که جایی منتشر نکرده‌ام. این بحث‌ها را در جلسه‌ای با برخی از عزیزان که در شورای عالی انقلاب فرهنگی مسئولیت مستقیم دارند مطرح کردم. اعتقاد من این است که تصور از شیء از فعالیت بر هر چیزی مقدم است؛ یعنی تا من تصور نداشته باشم که پرستاری یعنی چه، نمی‌توانم پرستار بشوم. اولین انتقاد من به آن عزیزان این است که دوستان ما برای نظریه‌پردازی کرسی ایجاد کرده‌اند، و در صدد هستند معیارهایی برای ارزیابی نظریه‌پردازی ارائه کنند در حالی که تصور واحدی از نظریه ندارند. و این خیلی بد است. بنده گفتم همه دوستانی که عضو کمیسیون بررسی نظریات هستند، بی‌خبر از همدیگر، تعریفشان را از نظریه بنویسند. خواهید دید که ما به تعداد ۱۵ نفر، ۱۵ تعریف داریم! این نشان می‌دهد که ما تیر در تاریکی می‌اندازیم. من اگر بخواهم از رابطه روش تحقیق با نظریه پردازی سخن بگویم، باید همان‌گونه که روش تحقیق را تعریف کردم، نظریه و نظریه‌پردازی را هم تعریف کنم. این رخنه اول است که باید روی آن تأکید کرد.

یعنی دوستان اول باید نظریه‌پردازی را تعریف می‌کردند. بحث دوم که بحث بسیار مهمی است، چستی شاخص‌ها و ملاک‌های نظریه‌پردازی است. این هم رخنه بزرگی است. عوام یک مثلی دارند، می‌گویند: سنگ بزرگ علامت نزدن است. به نظر من اصلاً این بحث کرسی نظریه‌پردازی آخرش هم شعار خواهد شد. من این را به صراحت می‌گویم، هر چند ممکن است جمع کثیری از رفقا بدشان بیاید. علت آن هم این است که شما نگاه کنید کرسی نظریه‌پردازی را چگونه داوری می‌کنند؟ مانند داوری یک رساله دکتری. همان گونه که در رساله دکتری چند نفر نقش ناقد دارند، چند نفر نیز نقش داور دارند و نویسنده رساله، محتوای رساله را مطرح می‌کند و این افراد به بررسی آن می‌پردازند و در پایان نیز نمره می‌دهند. در حالی که آن چه نظریه را داوری تاریخی علم نظریه می‌کند؛ یعنی میزان سایتیشن^{۱۳}، میزان نقدهایی که بر آن نوشته‌اند، میزان ارجاعاتی که به آن داده‌اند آن را به نظریه تبدیل می‌کند؛ یعنی نظریه باید سی تا چهل سال خود را در جامعه نشان دهد. من معتقدم نظریه شاخص‌های صد در صد پیشین منطقی دارد، ولی این شاخص‌ها را در ترازوی داوری همگانی می‌توان یافت که امری تاریخی است. وقتی نظریه‌ای مطرح می‌شود درباره آن نقد می‌نویسند، انتقاد می‌نویسند، از آن استفاده می‌کنند، از آن دفاع می‌کنند و در نهایت به یک نظریه تبدیل می‌شود.

حالا بحثم اینجا این نیست، می‌خواستم بگویم که ای کاش یک بحثی را به این قصه اختصاص بدهید. البته نفس این کار خوب است، ولی یادتان باشد نمره دادن^{۱۴} و اینکه بگویم آقای X حرفش نظریه است. آقای Y حرفش نظریه نیست، اینها کارهایی هستند که هم شاخصهای منطقی می‌طلبند و هم مسئولیت اخلاقی دارد؛ یعنی اگر شما چیزی را که نظریه نیست، نظریه فرض کنید و به عنوان نظریه آن را جا بیندازید، شما مدیون جامعه هستید. اصلاً مسئولیت اخلاقی دارد.

بنابراین باید در مسئله یک مقدار جدی‌تر تأمل کرد. اما برگردم به بحث شما. از نظر بنده نظریه‌پردازی یک تعریفی می‌تواند داشته باشد، آن هم این است: رسیدن به دیدگاهی جدید در تاریخ علم که می‌تواند متأثر از پیشینیان باشد، اما لزوماً متأثر بر پیشینیان است. متأثر بودن بر پیشینیان، یک مقیاس زمانی می‌برد که پیشینیان نشان بدهند که این را کنار گذاشتند یا از آن استفاده کردند.

پژوهش: پژوهش را معمولاً بر اساس مسئله‌محوری انجام می‌دهند و نوآوری نیز ارمغان همین مسئله‌محوری است. حال اگر معیار در نظریه‌پردازی را صرفاً تاثیر و تاثیری که یک نظریه می‌تواند داشته باشد قرار دهیم در این صورت جایگاه مسئله‌محوری و نوآوری چگونه خواهد بود؟

دکتر قراملکی: اتفاقاً این منافاتی با مسئله‌محوری ندارد. شرط اینکه شما اصلاً در علم به حرف جدید برسید مسئله‌محوری است. تا شما مسئله نداشته باشید نمی‌توانید به حرف جدید پردازید. شما باید مسئله‌محور باشید. حال همین مسئله‌محوری چند حالت دارد: یک زمان است که اصلاً مسئله شما جدید است. اینها را پژوهش‌های اصیل^{۱۵} می‌نامند؛ یعنی اینها پژوهش‌های خیلی اصیل هستند. یک زمان است که مسئله شما جدید نیست، قبلاً در خصوص آن مسئله تحقیق کرده‌اند، ولی شما می‌آیید با پارادایم جدید، با مبانی جدید یا فرضیه‌های جدید آن را مطرح می‌کنید. مثال‌های زیادی می‌توانیم در این زمینه ارائه کنیم. مثلاً دانشمندی می‌گوید: بین دین‌داری و سلامت روانی چه نسبتی است؟ این مسئله جدید است. حالا ممکن است یک جوابی بدهد، بگوید: شما بر اساس دین‌داری مسیحی این را جا می‌اندازید، من بر اساس دین‌داری اسلامی. شما مبنایتان تفکیک دین‌داری درونی و بیرونی نبوده، اما مبنای من هست. به هر حال، به نظر من نظریه‌پردازی قاعده‌تاً - یعنی وقوعاً - تفکر مسئله‌محور

است. اما لزوماً باید مؤثر بر دیگران باشد؛ یعنی اگر مؤثر بر دیگران نباشد اصلاً نظریه نیست. شما در تاریخ فقه، فقه‌خوانده‌ها و فقیهان زیادی داشتید، اما محقق فقه نداشتید که بشوند محقق حلی، محقق کرکی.

در تعریف من از نظریه‌پردازی تأثر از گذشته لزوم ندارد، اما تأثیر بر آینده لزوم دارد. چه بسا مثلاً بعد صد سال معلوم شد که کیرگگور خیلی مهم بوده است؛ یعنی تا یکصد سال نمی‌دانستند که وی فرد مهمی است. در میان دانشمندان ما هم این گونه است. مثلاً بعدها فهمیده‌اند که آنان دیدگاه‌هایی داشته‌اند که مؤثر بوده است. برای «مؤثر بودن» یک مثال می‌زنم. هیچ کس نمی‌تواند مطالعات اصولی پنجاه سال اخیر را با حذف **آخوند خراسانی** دنبال کند. این امر امکان ندارد؛ چون مطالعات اصولی اخیر، یا رد آن هستند، یا نقد آن و یا شرح آن. خود **آخوند** را هم نمی‌شود بدون **صاحب فصول** در نظر گرفت. **صاحب فصول** بر تحقیقات **آخوند** اثر گذاشته است. زمان **صاحب فصول**، ما چند نفر اصولی داشتیم؟ صدها نفر. اما **آخوند** است که از اصول تأثر می‌پذیرد. به نظر من، نظریه‌پردازی دو تا مقوم دارد: یکی، نو بودن نسبت به گستره علم است (نه به اطلاعات شخصی من)، یکی هم اینکه بتواند مؤثر باشد. این نوآوری داشتن مرهون روش است؛ یعنی مطالعات روش‌مند هستند که به نوآوری می‌رسند.

البته از نظر بنده، برای اینکه ما دچار مغالطه جمع مسائل در مسئله واحده نشویم، باید سؤال را دو قسمت کنیم؛ یکی از لحاظ منطقی و لزوم منطقی بین روش تحقیق و نظریه‌پردازی چه نسبتی است؟ من می‌گویم هیچ نسبتی نیست؛ زیرا می‌توان بسیار تصادفی و بدون روش تحقیق، به یک نظریه نو رسید. تاریخ هم این قبیل کارها را سراغ دارد. یکی هم به لحاظ وقوعی؛ یعنی ملاک ما متعارف باشد نه استثنا. تاریخ علم به ما می‌گوید بدون روش تحقیق نمی‌شود نوآوری و نظریه‌پردازی داشت. به نظر من، افراد این دو مسئله را با هم خلط

می‌کنند. وقتی آن را در میان می‌گذارند نزاع شروع می‌شود. من این گونه می‌گویم: یکی رابطه منطقی است که در واقع، سؤال باید امکان منطقی داشته باشد؛ آیا منطقاً امکان دارد بدون فرضیه و بدون آزمون به نظریه برسیم؟ چون اگر پای فرضیه و آزمون به میان بیاید روش می‌خواهد. احتمال دارد منطقاً ممکن باشد، اما شما بیایید در عرف جامعه چطور؟ آیا در عرف جامعه منهای مورد نادر می‌توانیم بگوییم وقوعاً ممکن نیست منتها باز این امکان وقوع را به معنای فیلسوفانه آن تبیین نکنید؟ ببینید! بحث‌های روشی مربوط به عموم^{۱۶} است نه مربوط به استثنا؛ یعنی شما - نعوذ بالله - به ائمه معصومین^{علیهم‌السلام} که نمی‌توانید منطق یاد بدهید. منطق مربوط به عموم جامعه است؛ یعنی کسی نمی‌تواند بگوید ما به منطق نیاز نداریم؛ چون در میان بشر عده‌ای هستند به نام ائمه معصومین^{علیهم‌السلام} که به منطق نیاز ندارند، خودشان منطق هستند. مقدمات این حرف درست است، اما نتیجه‌اش غلط است. چون عرف جامعه را می‌گوییم. در عرف جامعه، در روند تاریخی علوم، بدون فرضیه و بدون آزمون فرضیه نمی‌توان به نظریه رسید. همین که پای فرضیه و آزمون فرضیه به میان بیاید روش لازم است؛ منتها در نقد نظریه‌پردازی ما حق نقد روش را نداریم. یک داور نمی‌تواند بگوید شما این سخن را از کجا آورده‌اید؟ او می‌تواند بگوید به من الهام شد. مثلاً من در عالم خلسه دیدم. باید از او طلب دلیل کند. اینها با هم در آمیخته می‌شود؛ یعنی مقام تقرب به مطلب و مقام داوری دو مقام است نه یک مقام.

پژوهش: به عنوان یک مثال اگر فقیهی در فرایند رسیدن به یک حکم شرعی از لفظی که در یکی از متون دینی به کار رفته استظهاری را مطرح کرد و این استظهار او به مطلب جدیدی منتهی شد، آیا نمی‌توان یافته او را از نظر روشی نقد و ارزیابی کنیم و از او بخواهیم تا روش خودش در استظهار از این لفظ را برای ما بیان کند؟

دکتر قراملکی: ببینید! بنده از هزار و یک راه به یک فرضیه می‌رسم. تا اینجا

محل مناقشه و دعوا نباید باشد. اما وقتی ادعا کردم که این فرضیه درست است باید دلیل بیاورم. ببینید استظهار اگر مقدمات وصول من به این مطلب باشد محترم است، از او هم نمی‌پرسم. اما اگر به شما بگویم این درست است، چون من این استظهار را کرده‌ام، می‌گویند نه این قابل قبول نیست. به عبارت دیگر، روش تقرب به مطلب حجیت ندارد که مناقشه هم بکنیم. آن، علت و سبب است نه دلیل. دلیل آن است که خودم و شما را قانع کنم. روش در مقام تقرب ناظر به عواملی است که من را به این نتیجه می‌رساند، اما روش در مقام اثبات، دلیل می‌باشد.

اینها را به گونه‌های مختلفی از هم جدا کرده‌اند. یکی آن که در انگلیسی گفته‌اند: بیابید رویکرد^{۱۷} و روش^{۱۸} را از هم متمایز کنیم. رویکرد یعنی شیوه تقرب به مطلب و روش یعنی شیوه اثبات مطلب. متنها «اذا اجتمعا افترقا و اذا افترقا اجتمعا» این دو واژه، گاهی با هم قسیم می‌شوند و گاهی با هم هم‌پوشانی دارند. خلاصه دیدگاه من این بود که منطقاً نمی‌شود گفت که حتماً نظریه‌پردازی در گرو روش تحقیق است، اما وقوعاً می‌توانید بگویید در عالم عموم ما انسان‌ها نظریه‌پردازی حاصل رهیافت و آزمون روشمند بوده است.

پژوهش: با این توضیح به یکی از شرایط لازم برای نظریه‌پردازی و نوآوری می‌رسیم و آن این که در فرایند نظریه‌پردازی و نوآوری، روش‌مند بودن پژوهش، امری ضروری است.

دکتر قراملکی: اصلاً ما نمی‌خواهیم در ضرورتش بحث کنیم. من یک مثال می‌زنم و می‌گذرم. ببینید! به یک معنا محققان مثل کسانی هستند که فرش می‌بافند. کدام فرش را می‌شود بدون نقشه بافت؟ هر قدر هم شما استاد فرش باشید بدون نقشه نمی‌شود. ممکن است استاد نقشه را جلوی چشم نگذارد - البته این را وقوعاً ندیده‌ام یعنی استادی را ندیده‌ام که نقشه را جلوی چشم نگذارد و کار کند - یعنی خیلی آدم حرفه‌ای باشد، اما بالاخره نقشه در ذهنش است.

در پژوهش دو چیز لازم است: یکی اینکه کجا می‌رویم؟ دوم اینکه چگونه می‌رویم؟ سؤال دوم تابع سؤال اول است؛ هیچ محققى نمی‌تواند بگوید که من نمی‌دانم کجا می‌روم، ولی دارم تحقیق، می‌کنم. اینکه نمی‌شود. ممکن است بگویید «کجا می‌روم» را در تحقیق، چه کسی تعیین می‌کند؟ فرضیه‌ها. فرضیه‌ها ناشی از چیست؟ همان رویکرد است. همین طور قصه ادامه دارد.

پژوهش: به عنوان پرسش پایانی آیا ما معیاری برای ارزیابی روش تحقیق داریم؟

دکتر قراملکی: بله. سؤال شما یک چالشی را در تاریخ منطق به ذهن من آورد. عده‌ای که با منطق مشکل دارند گفته‌اند: هر علمی به منطق نیاز دارد، خود منطق هم به منطق نیاز دارد. جوابی هم که منطق‌دانان داده‌اند این است: منطق مجموعه‌ای از مسائل است. برخی از این مسائل بدیهی‌اند و برخی نظری. آنهایی که نظری‌اند ملهم از بدیهی‌ها هستند و شبه را به این صورت حل کرده‌اند. من می‌خواهم بگویم که روش تحقیق ضابطه دارد، ضابطه‌اش منطق است. دوم اینکه روش تحقیق حتماً باید نسبت به یافتن سؤال من در تحقیق کارآمد باشد. بنابراین، کارآمدی هم یک شاخص است. البته این شاخص عملیاتی است. یعنی انسان‌ها از طریق آزمون و خطا، روش‌هایی را که کارآمد نیستند کنار می‌گذارند و روش‌هایی را که کارآمد هستند توسعه می‌دهند. بنابراین، معیارهایی وجود دارد که این معیارها دو دسته هستند: معیارهای منطقی که شما روش تحقیق را ارزیابی می‌کنید و معیارهایی که برای کارآمدی است. کارآیی هم در رابطه با آن مسئله تحقیق است. من یک مثال بزنم. یک زمان چون دیدند مطالعات تطبیقی خیلی کارآمدی دارد، معیارها بیشتر بر روی این مطالعات متمرکز شد. در مطالعات تطبیقی یک مشکلی داشتیم به نام ظاهرینی؛ مثلاً فکر کنیم اشتراک ظاهری واقعاً اشتراک است. از این رو، ملاک‌ها و معیارهای منطقی ایجاد شدند و این معیارها

روز به روز افزوده شدند و بعد که رشد کردیم یک دفعه دیدیم که مطالعه میان رشته‌ای کارآمدتر از تطبیقی است. در نتیجه، تطبیقی، به نفع میان رشته‌ای کنار رفت. می‌شود گفت: میان رشته‌ای آمد و تطبیقی را در خودش هضم کرد. البته مطالعات میان رشته‌ای هم برای خودش ملاک دارد، غیر از آن ملاک‌ها. روش تحقیق، هم ملاک‌های منطقی پیشینی دارد، هم ملاک‌های مبتنی بر کارآمدی‌اش. من در خاتمه یک جمله‌ای بگویم که در واقع یک خلاصه‌ای باشد از نگاه بنده به این قصه. دوستان به من می‌گویند که شما ظاهراً جزو اولین کسانی هستید که در الهیات و مطالعات دینی به روش تحقیق اندیشیده‌اید و کتاب نوشته‌اید. به من می‌گویند: آیا می‌توانی خلاصه نگاهت را در یک کلمه بگویی. و من نوعاً برایشان می‌گویم. ببینید! یک دانشمند مدیریت، یک تمثیلی زده است. من این تمثیل را خلاصه حرف خودم می‌دانم. او گفته است: اگر شما یک تبر به من بدهید و بگویید با این تبر هشت ساعت وقت داری این درخت را قطع کنی، من شش ساعت را صرف تیز کردن تبر می‌کنم. این خیلی مهم است. بنابراین، شما در تحقیق اگر آنقدر به تحقیق علاقه داشته باشید که فکر روش را نکنید مثل کسی هستید که فکر تیزی تبر را نمی‌کند و ساعت‌های متمادی برای قطع درخت تلاش می‌کند. یا کسی که علاقه به نوشتن انشا دارد، همچنان به نوشتن ادامه دهد تا زغال مدادش تمام شود و وقت نکند مدادش را بترشد. حالا ممکن است یک عده وقت نکنند به روش تحقیق بیندیشند و بخواهند همچنان وقت خودشان را برای تحقیق بگذارند.

پژوهش: در یک جمع‌بندی می‌توان گفت تحقیق یک فرایند پردازش اطلاعات است در یک انتظام، متعلق به یک گستره با هویت جمعی که به نوآوری در آن گستره می‌انجامد و این انتظام نتیجه وجود مؤلفه‌هایی است. یکی از این مؤلفه‌ها چارچوب نظری است. این چارچوب نظری از گستره و دانشی به دست می‌آید

که تحقیق به آن دانش متعلق است. در زمینه ارتباط روش تحقیق با دانش مربوط نیز، از یک سو این تحقیق است که به علم می‌انجامد و از این رو تحقیق مقدم بر علم باشد، و از سوی دیگر روش تحقیق از علمی که متعلق به آن علم است تأثیر می‌پذیرد. به دیگر سخن، گسترش و توسعه علم، روش‌ها را هم تحت تأثیر قرار می‌دهد. بنابراین، می‌توان ادعا کرد که بین روش تحقیق یک علم با همان علم همبستگی متقابل وجود دارد. در خصوص همین چارچوب نیز دو نگاه کاملاً متمایز وجود دارد: نگاه منطقی و نگاه جامعه‌شناختی. هم خود علم و هم روش تحقیق آن علم مجموعه‌ای از مبانی منطقی دارد که با منطق علم قابل به دست آوردن است و مجموعه‌ای عناصر و متغیرهای تاریخی - اجتماعی دارد که با نگاه جامعه‌شناختی می‌توان آنها به دست آورد. و معیارهای جامعه‌شناختی قابل تغییر هستند. نظریه‌پردازی از نظر وقوعی، تفکر مسئله‌محور است. اما همین نظریه به ناچار باید مؤثر بر دیگران باشد؛ یعنی اگر مؤثر بر دیگران نباشد اصلاً نظریه نیست. نظریه‌پردازی دو مقوم دارد: یکی، نو بودن نسبت به گستره علم است (نه به اطلاعات شخصی من)، یکی هم اینکه بتواند مؤثر باشد. این نوآوری داشتن مرهون روش است؛ یعنی مطالعات روشمند هستند که به نوآوری می‌رسند. هم چنین در مقام ارزیابی هر پژوهشی معیارهایی وجود دارد که این معیارها دو دسته هستند: معیارهای منطقی که شما روش تحقیق را ارزیابی می‌کنید و معیارهایی که برای کارآمدی است. منظور از کارآمدی نیز کارایی در رابطه با آن مسئله تحقیق است.

در پایان ضمن تشکر از حضرت عالی که وقت شریفتان را در اختیار مجله قرار دادید، امیدواریم در آینده نیز از عنایت حضرت عالی نسبت به مجله بهره‌مند گردیم. **دکتر قراملکی:** من هم از شما و مسئولان محترم مجله تشکر می‌کنم و برای شما و همکارانتان آرزوی موفقیت دارم.

پی نوشت ها.....

۱. احد فرامرز قراملکی، موضوع علم و دین در خلقت انسان.
۲. همو، منطق، تهران، دانشگاه پیام نور.
۳. همو، اسوه ساده زیستی (اخلاق).
4. Approach
5. Symantec.
6. Research models
7. At work
۸. امام خمینی علیه السلام، *مناهج الوصول الی علم الاصول*، ص ۴۰ - ۴۳.
9. a priory
10. *Posterior Analytics*
۱۱. جری پوراس، جیمز چارلز کارلیز، *ساختن برای ماندن*، ترجمه فضل الله امین.
۱۲. رک: احد فرامرز قراملکی، *روش شناسی مطالعات دینی*. / همو، *اصول و فنون پژوهش در گسترده دین پژوهی*. / همو و عذرا شالباف، *تدوین پایان نامه: شیوه ها و مهارت ها*.
13. Siqtation
14. Ranking
15. Original research
16. Norm
17. Approach
18. Method

منابع

- امام خمینی علیه السلام، *مناهج الوصولی الی علم الاصول*، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی علیه السلام، ۱۳۷۳.
- فرامرز قراملکی، احد، *موضوع علم و دین در خلقت انسان*، تهران، آرایه، ۱۳۷۳.
- _____، *روش شناسی مطالعات دینی*، مشهد، دانشگاه علوم اسلامی رضوی، ۱۳۸۰
- _____، *اسوه ساده زیستی (اخلاق)*، تهران، وائق، ۱۳۷۳.
- _____، *منطق*، تهران، دانشگاه پیام نور، ۱۳۷۳
- _____، *اصول و فنون پژوهش در گسترده دین پژوهی*، قم، مرکز مدیریت حوزه علمیه قم، ۱۳۸۳.
- _____، و عذرا شالباف، *تدوین پایان نامه: شیوه ها و مهارت ها*، قم، معاونت پژوهشی حوزه علمیه، ۱۳۸۷.
- پوراس، جری و چارلز کارلیز، جیمز، *ساختن برای ماندن*، ترجمه فضل الله امین، تهران، نشر فرا، ۱۳۸۳.